

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ



عربی. زبان قرآن (۳)

رشته‌های علوم تجربی، ریاضی و فیزیک

پایه دوازدهم دوره دوم متوسطه

کد ۱۱۲۲۰۶

کاری از:

منصوره خوشخو

سال تحصیلی ۱۴۰۳ - ۱۴۰۲

در کانال [أحبّ العربیة](#) با ما باشید



الدرس الثالث برگرد

((الْعِلْمُ صَيْدٌ وَ الْكِتَابَةُ قَيْدٌ)) فَ ((قَيِّدُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابَةِ)) رسول الله ﷺ

دانش شکار است و نوشتن بند؛ پس دانش را با نوشتن به بند آورید.

﴿الْكَتُبُ طَعَامُ الْفِكْرِ﴾

(عَنْ كِتَابِ «أَنَا» لِعَبَّاسِ مَحْمُودِ الْعَقَّادِ، بِتَصْرِفٍ)

کتابها خوراک اندیشه‌اند.

(از کتاب «أَنَا» نوشته عباس محمود العقاد، با تصرف)

نائب فاعل

إِنَّ الْكُتُبَ طَعَامُ الْفِكْرِ، وَ لِكُلِّ فِكْرٍ طَعَامٌ، كَمَا تَوْجَدُ أَطْعَمَةً لِكُلِّ جِسْمٍ.

کتابها، خوراک اندیشه‌اند و هر اندیشه‌ای خوراکی دارد، همان‌گونه که برای هر بدنی خوراک‌هایی یافت می‌شود. (وجود دارد)

اسم فاعل در نقش صفت

وَ مِنْ مَزَايَا الْجِسْمِ الْقَوِيُّ أَنَّهُ يَجْذِبُ غِذَاءً مُنَاسِبًا لِنَفْسِهِ،

و از مزیت‌های بدن نیرومند این است که خوراکی مناسب را برای خودش جذب می‌کند.

وَ كَذَلِكَ الْإِنْسَانُ الْعَاقِلُ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَجِدَ غِذَاءً فِكْرِيًّا فِي كُلِّ مَوْضُوعٍ،

و همچنین انسان خردمند (دانا) می‌تواند که در هر موضوعی خوراکی فکری بیابد.

مستثنی منه محذوف

وَ إِنَّ التَّحْدِيدَ فِي اخْتِيَارِ الْكُتُبِ كَالْتَّحْدِيدِ فِي اخْتِيَارِ الطَّعَامِ، كِلَاهُمَا لَا يَكُونُ إِلَّا لِطِفْلِ أَوْ مَرِيضٍ.

و محدودسازی گزینش کتابها مانند محدودسازی گزینش خوراک است، هر دوی آنها فقط برای کودکی یا بیماری است.

صفت جمله وصفیه

إِذَا كَانَ لَكَ فِكْرٌ قَادِرٌ تَسْتَطِيعُ بِهِ أَنْ تَفْهَمَ مَا تَقْرَأُ؛ فَاقْرَأْ مَا تُحِبُّ مِنَ الْكُتُبِ؛

اگر اندیشه‌ای توانمند داشته باشی که به کمک آن می‌توانی آنچه را می‌خوانی بفهمی، پس از میان کتابها هرچه را دوست داری بخوان.

فَالْتَّجَارِبُ لَا تُغْنِينَا عَنِ الْكُتُبِ، لِأَنَّ الْكُتُبَ تَجَارِبُ الْأُمَمِ عَلَى مَرِّ آلَافِ السِّنِينَ، وَ لَا يُمَكِّنُ أَنْ تَبْلُغَ تَجْرِبَةُ الْفَرْدِ الْوَاحِدِ أَكْثَرَ مِنْ عَشْرَاتِ السِّنِينَ.

تجربه‌ها ما را از کتابها بی‌نیاز نمی‌کنند، زیرا کتابها تجربه‌های امتها در گذر هزاران سال هستند، و امکان ندارد که تجربه یک فرد به بیشتر از دهها سال برسد (بیشتر از چند دهه).

جواب شرط

فعل شرط

وَ لَا أَظُنُّ أَنَّ هُنَاكَ كُتُبًا مُكْرَرَةً، لِأَنِّي أَعْتَقِدُ أَنَّ الْفِكْرَةَ الْوَاحِدَةَ إِذَا طَرَحَهَا أَلْفُ كَاتِبٍ، أَصْبَحَتْ أَلْفَ فِكْرَةٍ.

و گمان نمی‌کنم که کتابهای تکراری وجود داشته باشد، زیرا من اعتقاد دارم (بر این باورم) که یک فکر (ایده) را اگر هزار نویسنده مطرح کنند، هزار فکر (ایده) می‌شود.

مفعول مضاف إليه

وَ لِهَذَا أُرِيدُ أَنْ أَقْرَأَ فِي الْمَوْضُوعِ الْوَاحِدِ آرَاءَ عِدَّةِ كُتَّابٍ،

و بنابراین می‌خواهم در یک موضوع (موضوع یکسان) نظرهای چند نویسنده را بخوانم.

اسم تفضیل

لَأَنَّ هَذَا الْعَمَلَ أَمْنَعُ وَأَنْفَعُ مِنْ قِرَاءَةِ الْمَوْضوعاتِ الْمُتَعَدِّدَةِ، فَمَثَلًا أَقْرَأُ فِي حَيَاةِ «نَابِلْيُون» آراءَ ثَلَاثِينَ كَاتِبًا،
 زیرا این کار از خواندن موضوع‌های متعدد لذت‌بخش‌تر و سودمندتر است، مثلاً در زندگی ناپلئون نظرات سی نویسنده را
 می‌خوانم.

جمله وصفیه

مبتدا خبر

وَأَنَا وَاثِقٌ أَنْ كُلَّ كَاتِبٍ قَدْ وَصَفَ نَابِلْيُونٌ بِأَوْصَافٍ لَا تُشْبِهُ أَوْصَافَ الْكُتَّابِ الْآخَرِينَ.^۲

و من مطمئنم که هر نویسنده‌ای ناپلئون را به صفتهایی وصف کرده که شبیه صفتهای نویسندگان دیگر نیست.

جمله وصفیه

فَرَبَّ كِتَابٍ يَجْتَهِدُ الْقَارِئُ فِي قِرَاءَتِهِ، ثُمَّ لَا يَخْرُجُ مِنْهُ بِفَائِدَةٍ، وَ رَبَّ كِتَابٍ يَتَصَفَّحُهُ قَارِئُهُ؛ فَيَوْتُرُ فِي نَفْسِهِ تَأْثِيرًا عَمِيقًا يَظْهَرُ
 فِي آرَائِهِ. پس چه بسا کتابی که خواننده در خواندن آن سخت تلاش کند، سپس سودی از آن نبرد، و چه بسا کتابی که
 خواننده‌اش آن را سریع مطالعه کند (ورق بزند)؛ اما تأثیری ژرف در روح او می‌گذارد که در اندیشه‌هایش آشکار می‌شود.

جواب شرط

فعل شرط

أَمَّا الْكِتَابُ الْمُفِيدُ فَهُوَ الَّذِي يَزِيدُ مَعْرِفَتَكَ فِي الْحَيَاةِ وَ قَوْنَكَ عَلَى الْفَهْمِ وَ الْعَمَلِ، فَإِذَا وَجَدْتَ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ، كَانَ جَدِيرًا
 بِالْعِنَايَةِ وَ التَّقْدِيرِ. اما کتاب سودمند کتابی است که شناخت تو را در زندگی و توان تو را بر فهمیدن و عمل کردن افزایش
 دهد، و اگر آن را در کتابی یافتی، شایان توجه و قدردانی است.

مبتدا خبر

الْعَقَادُ أَدِيبٌ وَ صَحْفِيٌّ وَ مُفَكِّرٌ وَ شَاعِرٌ مِصْرِيٌّ؛ أُمُّهُ مِنْ أَصْلِ كُرْدِيٍّ.

عقاد ادیب (نویسنده)، روزنامه‌نگار، اندیشمند و شاعری مصری است؛ مادر او از نژاد کرد است (اصالتی کردی دارد).

مستثنی منه محذوف

مضاف الیه

موصوف

صفت

فَكَانَ الْعَقَادُ لَا يَرَى الْجَمَالَ إِلَّا الْحُرِّيَّةَ؛ وَ لِهَذَا لَانْشَاهِدُ فِي حَيَاتِهِ إِلَّا النِّشَاطَ الْعَمَلِيَّ رَغْمَ ظُرُوفِهِ الْقَاسِيَةِ.^۳

عقاد زیبایی را فقط در آزادی می‌دید (عقاد زیبایی را در چیزی به جز آزادی نمی‌دید)؛ و برای همین در زندگی‌اش با وجود
 شرایط دشوارش فقط شادابی (فعالیّت) می‌بینم. یا با وجود شرایط سخت و دشوارش چیزی به جز نشاط نمی‌بینم.^۳

اسم تفضیل اسم فاعل

اسم مکان

اسم تفضیل

يُقَالُ إِنَّهُ قَرَأَ آلاَفَ الْكُتُبِ. وَ هُوَ مِنْ أَهَمِّ الْكُتَابِ فِي مِصْرَ. فَقَدْ أَضَافَ إِلَى الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ كِتَابٍ فِي
 الْمَجَالَاتِ الْمُخْتَلِفَةِ. اسم فاعل

اسم مکان

گفته می‌شود که او هزاران کتاب خوانده است. و او از مهم‌ترین نویسندگان در مصر است. بی‌گمان او بیشتر از صد کتاب
 در زمینه‌های مختلف (گوناگون) به کتابخانه عربی افزوده است.

۲ آخر: اسم تفضیل و مؤنث آخری / آخر: اسم فاعل و مؤنث آخره

۳ نشاط: فعالیت، کار، چابکی، زنده دلی، نشاط، جنبش، کوشش، تقلا یا کشمکش کردن

۴ با جمع مکسر غیر عاقل همچون مفرد مؤنث رفتار می‌شود. **ظُرُوفِهِ الْقَاسِيَةِ**. برای ظروف، صفت مفرد مؤنث (القاسية) آورده شده است.

۵ این عبارت جایگزین می‌شد بهتر بود: لَمْ يَتَوَقَّفْ إِنتَاجَهُ الْأَدَبِيَّ بِالرَّغْمِ مِنَ الظُّرُوفِ الْقَاسِيَةِ الَّتِي مَرَّ بِهَا.

۶ وَ هُوَ مِنْ أَهَمِّ الْكُتَابِ فِي مِصْرَ فَقَدْ أَضَافَ إِلَى الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ ← وَ هُوَ أَحَدٌ مِنْ أَهَمِّ الْكُتَابِ فِي مِصْرَ فَقَدْ أَضَافَ لِ (افزود به) الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ أَضَافَ إِلَى (نسبت داد، پناه داد)

۷ الْمَكْتَبَةُ الْعَرَبِيَّةُ: مجموع الكُتُبِ وَ الْمُؤَلَّفَاتِ الَّتِي تُكُونُ التَّرَاثَ الْعَرَبِيَّ.

۸ الْمَجَالَاتُ: زمینه‌ها (جمع سالم مؤنث) و مفرده: الْمَجَالُ (اسم مکان، مفرد مذکر)

مستثنی منه محذوف

ما دَرَسَ الْعَقَادُ إِلَّا فِي الْمَرْحَلَةِ الْإِبْتِدَائِيَّةِ، لِعَدَمِ وُجُودِ مَدْرَسَةِ ثَانَوِيَّةٍ فِي مُحَافَظَةِ أَسْوَانَ الَّتِي وُلِدَ وَ نَشَأَ فِيهَا.^{۳۷}
عقاد به دلیل نبودن (بخاطر عدم وجود) دبیرستان در استان اسوان که در آن متولد شد و پرورش یافت، فقط در مرحله دبستان (ابتدایی) درس خوانده است.

وَمَا اسْتَطَاعَتْ أُسْرَتُهُ أَنْ تُرْسَلَهُ إِلَى الْقَاهِرَةِ لِتَكْمِيلِ دِرَاسَتِهِ.

و خانواده‌اش نتوانست که برای تکمیل تحصیلاتش او را به قاهره بفرستد.

معادل ماضی استمراری

مستثنی منه محذوف

فَمَا اعْتَمَدَ الْعَقَادُ إِلَّا عَلَى نَفْسِهِ. فَقَدْ تَعَلَّمَ الْإِنْجِلِيزِيَّةَ مِنَ السِّيَاحِ الَّذِينَ كَانُوا يَأْتُونَ إِلَى مِصْرَ لِمِيزَارَةِ الْأَثَارِ التَّارِيخِيَّةِ.
پس عقاد تنها به خودش تکیه کرد. (عقاد به کسی جز خودش تکیه نکرد). پس انگلیسی را از جهانگردانی (گردشگرانی) که برای دیدن آثار تاریخی به مصر می‌آمدند، یاد گرفت.

المُعْجَمُ برگرد

أَصَافَ: افزود (مضارع: يُضِيفُ / مصدر: إِضَافَةٌ) أَعْنَى: بی‌نیاز گردانید (مضارع: يُعْغِي / مصدر: إِغْنَاءُ) أَغْنَاهُ عَنْهُ: او را از آن بی‌نیاز کرد. الْأَمْتَعُ: لذت‌بخش‌تر التَّخْدِيدُ: محدود کردن (ماضی: حَدَدَ / مضارع: يُحَدِّدُ)	تَصَفَّحَ: ورق زد، سریع مطالعه کرد الْثَانَوِيَّةُ: دبیرستان الْجَدِيرُ: شایسته الْصَحْفِيُّ: روزنامه‌نگار الظُّرُوفُ: شرایط «مفرد: الظَّرْفُ» الْقَاسِي: سخت و دشوار الْكَتَابُ: نویسندگان «مفرد: الْكَاتِبُ»	الْمُفَكِّرُ: اندیشمند نَشَأَ -: پرورش یافت الْوَاتِقُ: مطمئن هناك: وجود دارد، آنجا يُقَالُ: گفته می‌شود «مجهول يقول»
--	--	---

حول النصّ برگرد

x ✓

ك. أ. عَيْنِ الصَّحِيحِ وَالْخَطَأَ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱- دَرَسَ الْعَقَادُ فِي جَامِعَةِ أَنْقَرَةَ وَ حَصَلَ عَلَى دُكْتَوْرَاهِ فَخْرِيَّةٍ مِنْهَا.x.....

عقاد در دانشگاه آنکارا درس خواند و از آن [دانشگاه] دکترای افتخاری به دست آورد.

۲- رَبَّ كِتَابٍ تَجْتَهِدُ فِي قِرَاءَتِهِ، ثُمَّ لَا تَحْضُلُ عَلَى فَائِدَةٍ مِنْهُ.✓.....

چه بسا کتابی که در خواندن آن تلاش کنی (تلاش می‌کنی)، بعد فایده‌ای از آن به دست نیآوری (نمی‌آوری).

۳- الْكُتُبُ تَجَارِبُ آلَافِ الْعُلَمَاءِ عَلَى مَرِّ السَّنِينَ.✓.....

کتاب‌ها تجربه‌های هزاران دانشمند در گذر سال‌هاست.

^{۳۷} اقتصرت دراسته علی المرحلة الابتدائية فقط؛ لعدم توافر المدارس الحديثة في محافظة أسوان، حيث ولد ونشأ هناك.

- ۴- تحدید قراءه الكُتُبِ نافع في رأي الكاتِبِ.
از نظر نویسنده، محدود کردن خواندن کتابها مفید است.**x**.....
- ۵- يَعْتَقِدُ الْعَقَّادُ أَنَّ الْجَمَالَ جَمَالُ الْحُرِّيَّةِ.
عقاد اعتقاد دارد که زیبایی، زیبایی آزادی است.**✓**.....
- ۶- لا طَعَامَ لِفِكْرِ الْإِنْسَانِ.
هیچ خوراکی برای اندیشه انسان نیست.**x**.....

ب. أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

معادل ماضی منفی

- ۱- لِمَاذَا لَمْ يُوَاصِلِ الْعَقَّادُ دِرَاسَتَهُ فِي الْمَدْرَسَةِ الثَّانَوِيَّةِ؟ چرا عقاد تحصیلات خود را در مدرسه متوسطه ادامه نداد؟
لَمْ يُوَاصِلِ الْعَقَّادُ دِرَاسَتَهُ لِعَدَمِ وُجُودِ مَدْرَسَةٍ ثَانَوِيَّةٍ فِي مُحَافَظَةِ أَسْوَانَ الَّتِي وُلِدَ وَ نَشَأَ فِيهَا.
- ۲- بَأَيِّ شَيْءٍ شَبَّهَ الْعَقَّادُ التَّحْدِيدَ فِي اخْتِيَارِ الْكُتُبِ؟ عقاد محدود کردن انتخاب کتابها را به چه چیزی شبیه کرده است؟
شَبَّهَ الْعَقَّادُ التَّحْدِيدَ فِي اخْتِيَارِ الْكُتُبِ بِاخْتِيَارِ الطَّعَامِ.
- ۳- كَمْ كِتَابًا أَضَافَ الْعَقَّادُ إِلَى الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ؟ عقاد چند کتاب به کتابخانه عربی افزود؟
فَقَدَ أَضَافَ إِلَى الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ كِتَابٍ.
- ۴- مِمَّنْ تَعَلَّمَ الْعَقَّادُ اللُّغَةَ الْإِنْجِلِيزِيَّةَ؟ عقاد زبان انگلیسی را از چه کسی یاد گرفت؟
فَقَدَ تَعَلَّمَ الْإِنْجِلِيزِيَّةَ مِنَ السُّيَاحِ الَّذِينَ كَانُوا يَأْتُونَ إِلَى مِصْرَ لِرِيزَارَةِ الْأَثَارِ التَّارِيخِيَّةِ.
- ۵- مَا هُوَ مِقْيَاسُ الْكُتُبِ الْمُفِيدَةِ؟ معیار و سنجش کتابهای مفید چیست؟
الْكِتَابُ الْمُفِيدُ هُوَ الَّذِي يَزِيدُ مَعْرِفَتَكَ فِي الْحَيَاةِ وَ قُوَّتَكَ عَلَى الْفَهْمِ وَ الْعَمَلِ.
- ۶- مَا هِيَ مَزَايَا الْجِسْمِ الْقَوِيِّ؟ برتری و امتیازهای بدن نیرومند چیست؟
مِنْ مَزَايَا الْجِسْمِ الْقَوِيِّ أَنَّهُ يَجْذِبُ غِذَاءً مُنَاسِبًا لِنَفْسِهِ.

هـ إِغْلَمُوا هـ برگرد

أَسْلُوبُ الْإِسْتِثْنَاءِ

جمله مثبت ←
جمله منفی + مستثنی منه موجود

به این جمله دقت کنید.

- «حَضَرَ الزُّمَلَاءُ فِي صَالَةِ الْإِمْتِحَانِ إِلَّا حَامِدًا» همشاگردیها به جز حامد در سالن امتحان حاضر شدند.
- کلمه «حَامِدًا» در جمله بالا مُسْتَثْنَى، «الزُّمَلَاءُ» مستثنی منه و «إِلَّا» ادات استثناء نامیده می‌شوند. ۲
- مستثنی یعنی «جدا شده از حکم ماقبل».

^{۲۸} مطابق آموزش کتاب درسی در جمله‌هایی مانند «الزُّمَلَاءُ حَضَرُوا فِي صَالَةِ الْإِمْتِحَانِ إِلَّا حَامِدًا» مستثنی منه «واو» در «حَضَرُوا» نیست؛ بلکه مرجع این «واو» یعنی «الزُّمَلَاءُ» مستثنی منه است.

حَصْرًا	إِلَّا	فِي صَالَةِ الْإِمْتِحَانِ	الزُّمْلَاءُ	حَصْرًا
مستثنی	ادات استثناء		مستثنی منه	
حَامِدًا	إِلَّا	فِي صَالَةِ الْإِمْتِحَانِ	حَصْرًا	الزُّمْلَاءُ
مستثنی	ادات استثناء			مستثنی منه

مثال دیگر: كُلُّ شَيْءٍ يَنْقُصُ بِالْإِنْفَاقِ إِلَّا الْعِلْمَ.

مستثنی منه اادات استثناء مستثنی

کما خَئِرَ نَفْسَكَ (۱): تَرْجِمَ مَا يَلِي، ثُمَّ عَيَّنَ الْمُسْتَثْنَى وَالْمُسْتَثْنَى مِنْهُ.

۱- ﴿... كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ...﴾ ^{مستثنی منه} ^{مستثنی} القَصَص: ۸۸

همه چیز جز چهره او نابود شدنی است. / جز ذات او همه چیز نابودشونده است. (فولادوند)

۲- ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ﴿۱۰۰﴾ إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ ^{مستثنی منه} ^{مستثنی} ص: ۷۴
پس همه فرشتگان با هم سجده کردند؛ جز شیطان که خود را بزرگ یافت و از کافران شد. (مؤلف)
پس همه فرشتگان یکسره سجده کردند * مگر ابلیس [که] تکبر نمود و از کافران شد. (فولادوند)
در آن هنگام همه فرشتگان سجده کردند؛ جز ابلیس که تکبر ورزیدند و از کافران بود. (مکارم شیرازی)

۳- ﴿كُلُّ عَيْنٍ بِأَكْبَرَةِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَ أَعْيُنٍ: عَيْنُ سَهْرٍ ۱ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَعَيْنُ غَضٍّ ۲ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ، وَعَيْنُ فَالَصِّ ۳ مِنْ حَشِيَّةِ اللَّهِ ۴. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ﴾ ^{مستثنی منه} ^{مستثنی}
هر چشمی روز رستاخیز گریان است، جز سه چشم: چشمی که در راه خدا بیدار مانده، چشمی که از محرّمات الهی بر هم نهاده شده، و چشمی که از پروای خدا لبریز (ازاشک) شده است.

۴- ﴿كُلُّ وَعَاٍ ۱ يَقْبُحٌ ۲ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاٍ الْعِلْمِ؛ فَإِنَّهُ يَنْتَعِجُ ۳ بِهِ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾ ^{مستثنی منه} ^{مستثنی}
[کنجایش] هر ظریفی با آنچه در آن نهاده شود، تنگ می‌شود، جز ظرف دانش که با آن [تحصیل علم] فراخ می‌شود.

۵- ﴿كُلُّ شَيْءٍ يَوْجُ ۱ إِذَا كَثُرَ إِلَّا الْأَدَبُ؛ فَإِنَّهُ إِذَا كَثُرَ لَهَّ ۲. مَثَلٌ عَرَبِيٌّ﴾ ^{مستثنی منه} ^{مستثنی}
هر چیزی جز ادب هرگاه زیاد شود، ارزان می‌شود؛ زیرا آن هرگاه زیاد شود پر بها (گران) می‌شود.

۶- لَا تَعْلَمُ زَمِيلَاتِي اللُّغَةَ الْفَرَنْسِيَّةَ إِلَّا عَطِيَّةٌ ^{مستثنی منه} ^{مستثنی}
به جز عطیه همکلاسی‌هایم زبان فرانسه بلد نیستند. (نمی‌دانند)

۷- حَلَّ الطُّلُبِ مَسَائِلَ الرِّيَاضِيَّاتِ إِلَّا مَسْأَلَةً. ^{مستثنی منه} ^{مستثنی}
دانش‌آموزان مسئله‌های ریاضی را بجز یک مسئله حل کردند.

۱. سَهْرٌ: بیدار ماند ۲. غَضٌّ عَيْنُهُ: چشم بر هم نهاد ۳. فَالَصٌّ: روان شد ۴. الْحَشِيَّةُ: پروا ۵. الْوَعَاٍ: ظرف «جمع: الْأَوْعِيَّة» = الإِنَاء «جمع: آنية» ۶. ضاق: تنگ شد ۷. اتَّسَعَ: فراخ شد ≠ ضاق ۸. رَخُصٌ: ارزان شد ۹. غَلَا: گران شد ≠ رَخُصٌ

۱۰ مَحْرَمَةٌ: ج. مَحَارِم [حرم]: چیزی که بی حرمتی به آن جایز نباشد.

■ یک نکته در ترجمه: ← جمله منفی + مستثنی منه محذوف + **إِلَّا** حصریه

هنگامی است که پیش از **إِلَّا** جمله منفی آمده و مستثنی منه ذکر نشده باشد، می‌توانیم عبارت را به صورت مثبت و مؤکد نیز ترجمه کنیم؛ مثال:

إِلَّا به معنای «فقط و تنها»
با فعل مثبت و ایجابی می‌آید.

در کتابخانه، تنها کاظم را دیدم.

إِلَّا «حصریه» تأکید را می‌رساند.

ما شاهدتُ في المكتبةِ **إِلَّا** كاظماً. در کتابخانه، [کسی] جز کاظم را ندیدم.

که **إِخْتِيزَ نَفْسَكَ (۲)**: تَرْجِمِ الْعِبْرَاتِ التَّالِيَةَ.

۱- ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ ...﴾ الأنعام: ۳۲ **اسلوب حصر چون مستثنی منه ذکر نشده است.**
زندگی دنیا فقط بازی و سرگرمی است.
و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست ... (فولادوند)

۲- ﴿... لَا يَبْتَاسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾ يوسف: ۸۷ **اسلوب حصر چون مستثنی منه ذکر نشده است.**
تنها گروه کافر از رحمت خدا نومید می‌شوند.
جز قوم کافران از رحمت خدا نومید نمی‌شود. (مؤلف کتاب)
جز گروه کافران کسی از رحمت خدا نومید نمی‌شود. (فولادوند)

۳- ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ...﴾ القصص: ۳ و ۳ **اسلوب استثنا**
همانا انسان در زیان است* مگر آنان که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده‌اند...

۴- قَرَأْتُ الْكِتَابَ التَّارِيخِيَّ إِلَّا مَصَادِرَهُ **اسلوب استثنا**
کتاب تاریخی را به جز منابع خواندم.

۵- اِشْتَرَيْتُ أَنْوَاعَ الْفَاكِهَةِ إِلَّا الْأَنَانَاسَ **اسلوب استثنا**
انواع میوه را به جز آناناس خریده‌ام یا خریدم.

معنای فقط و تنها با «إِنَّمَا» و «إِلَّا»

از مواردی که حصر را می‌رساند: حصر به «إِنَّمَا»

جمله ای که با **إِنَّمَا** شروع شده باشد، در ترجمه از تعابیری مانند «فقط-تنها-بدون شک و ..» استفاده می‌کنیم.
إِنَّمَا النَّاسُ لَأُمٌّ وِ لِأَبٍ. مردم فقط از یک پدر و مادرند.
إِنَّمَا الْفَخْرُ بِعَقْلِ ثَابِتٍ وَ حَيَاءٍ وَ عَفَافٍ وَ آدَبٍ. افتخار فقط به عقلی استوار و حیا و پاکدامنی و ادب است.
إِنَّمَا الْعِزَّةُ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ. عزت فقط از آن خداوند و پیامبرش و مؤمنان است.
إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ. از میان بندگان خدا فقط دانشمندان از او می‌ترسند.
إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ. فقط خردمندان پند می‌گیرند.

^۲ «خبر، صفت، معدود و اسم جامد بعد از اشاره» در صورتی که جمع باشند، به صورت مفرد ترجمه می‌شوند.

^{۳۱} مَصَادِرُ: منابع

از مواردی که حصر را می‌رساند: حصر به «إلا»

نکته‌های کلیدی:

دو شرط لازمه تا در ترجمه جمله دارای **إلا**، از تعبیری مانند «فقط-تنها» استفاده کنیم.
 (۱) جمله منفی باشد (ما، لای نفی، لم، لن، لای نفی جنس، لیس) یا استفهامی (أ، هَل) یا لای نهی
 (۲) مستثنی منه حذف شده باشد
 یعنی کلمه بعد از **إلا** را نتوانی از چیزی جدا کنی
 یا نقص در ارکان جمله قبل از **إلا** (راه فهمیدنش هم اینست که معنای جمله قبل از **إلا** ناقص باشد
 یا هنگام ترجمه، جمله با حذف **إلا** زیبا و کامل بشود.

تنها + کلمه بعد از إلا + فعل مثبت

کسی یا چیزی + به جز یا مگر + کلمه بعد از إلا + فعل منفی

ترجمه
إلا با فعل منفی

ما نُرْسِلُ الْأَنْبِيَاءَ **إلا** مُبَشِّرِينَ و مُنذِرِينَ.
 فعل منفی مفعول **إلا** أداة استثناء حال

پیامبران را فقط بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم. یا پیامبران را جز بشارت دهنده و بیم دهنده نفرستادیم.

تفاوت إلا با إن+لا تفاوت ألا با لا توجه به تلفظ ألا (أن + لا)

لَا تَقُلْ كَلِمَةً إِلَّا الْحَقَّ. (إلا: أداة استثناء + اسم)
 هَلْ جِزَاءُ إِلَّاحْسَانٍ إِلَّا إِلَّاحْسَانٌ <(إلا: أداة حصر + اسم)
 إِلَّا تَحَاوَلْ فَلَمْ تَنْجُحْ

(إن + لای نفی + تحاولون) که إن شرطیه باعث شده ضمه آخر فعل مضارع به سکون تغییر کند.

أ لَا تَعْلَمُ أَنَّ فِسِيلَةَ الْجَوْزِ لَا تُثْمِرُ عَادَةً.

(أ به معنی آیا + لای نفی + تَعْلَمُ)

أَلَا يَا أَيُّهَا السَّاقِي أَدْر كَأْسًا وَ نَاوِلَهَا.

(ألا به معنی هان، آگاه باش: حرف تنبیه و آگاهی است)

إِنَّ الْقُرْآنَ يَأْمُرُ الْمُسْلِمِينَ أَلَّا يَسْبُؤُوا مَعْبُودَاتِ الْمُشْرِكِينَ وَ الْكُفَّارِ.

(أَن + لای نفی + يَسْبُؤُونَ) که أَن ناصبه باعث شده نون از آخر فعل مضارع حذف شود.

يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ

(أَن + لای نفی + تَكُونُ) که أَن ناصبه باعث شده ضمه آخر فعل مضارع به فتحة تغییر کند.

مستثنی منه: اسمی که بتوان از آن کسی یا چیزی را جدا کرد.

مثنی و جمع (الوالدین- الطالب-الناس و ..)/دارای مفهوم عام باشد (كُل-جميع-أحد-إنسان-كلاماً و...)/ضمیر

متکلم مع الغیر و غیر مفرد (نحن-نا-هم و ...)

^{۳۲} ممکن است فعل بار معنایی منفی داشته باشد؛ مانند: رفض: نپذیرفت، یقنط: نومید می‌شود، أبی: امتناع ورزید

که التمارین برگرد

● التمرین الأول: اکتب کلمة مناسبة للتوضیحات التالیة من کلمات المعجم.

- ۱- جَعَلَهُ غَنِيًّا لَا حَاجَةَ لَهُ. ← لا نفی جنس
 او را بی نیاز ساخت که هیچ نیازی نداشته باشد.
 ۲- شَخْصٌ يَكْتُبُ مَقَالَاتٍ فِي الصُّحُفِ.
 شخصی که در روزنامه‌ها مقالاتی می‌نویسد.
 ۳- الْمَرْحَلَةُ الدَّرَاسِيَّةُ بَعْدَ الْإِبْتِدَائِيَّةِ.
 مرحله تحصیلی بعد از دبستان
 ۴- الْعَالِمُ الَّذِي لَهُ أَفْكَارٌ عَمِيقَةٌ وَ حَدِيثَةٌ.
 دانشمندی که اندیشه‌هایی ژرف و نو (مدرن) دارد.
 ۵- الْأَوْضَاعُ وَالْأَحْوَالُ الَّتِي نُشَاهِدُهَا حَوْلَنَا.
 اوضاع و احوالی که اطرافمان می‌بینیمش.

أغنى: بی نیاز گردانید

التأنيؤة: متوسطه، دبیرستان

المفكر: اندیشمند

الظروف: شرایط

● التمرین الثاني: ضع في الفراغ كلمة مناسبة من الكلمات التالیة. برگرد

- ۱- سِعْرُ الْعَبَبِ فِي نِهَائَةِ الصَّيْفِ بِسَبَبِ وُفُورِهِ فِي السُّوقِ.
 (يَغْلُو يَرُخُّصُ يَكْتَسِرُ يَغْضُ)

يغلو (گران می‌شود) / يرخض (ارزان می‌شود) / يكتسر (زیاد می‌شود) / يغض (کاهش می‌دهد)
 قیمت انگور در پایان تابستان به خاطر فراوانی‌اش در بازار ارزان می‌شود.

- ۲- أَعْطَى الْمُدِيرُ مَسْئُولِيَّةَ الْمَكْتَبَةِ لِزَمِيلِي وَ هُوَ بِهَا.
 (جَدِيرٌ شَالٌ تَلْفَازٌ ظُرُوفٌ)

جدیر (شایسته) / شال (آبشار) / تلفاز (تلفن) / ظروف (شرایط)

مدیر مسئولیت کتابخانه را به همکلاسی‌ام داد و او شایسته آن بود.

- ۳- ذَهَبْنَا إِلَى الْبُسْتَانِ وَ التُّفَاحَاتِ وَ الرُّمَانَاتِ.
 (طَبَعْنَا تَصَفَّحْنَا رَكَبْنَا أَكَلْنَا)

طبعنا: چاپ کردیم / تصفحنا: ورق زدیم / ركبنا: سوار شدیم / أكلنا: خوردیم
 به باغ رفتیم و سیب‌ها و انارها را خوردیم.

- ۴- صَنَعْتُ جَمِيلًا مِنْ حَشَبِ شَجَرَةِ الْجَوْزِ.
 (وَعَاءٌ زُجَاجًا حَدِيدًا نُحَاسًا)

وعاء: ظرفی = إناء / زجاجاً: شیشه‌ای / حديداً: آهنی / نحاساً: مسی
 ظرف زیبایی از چوب درخت گردو ساختم.

۵- حَارِسُ الْفُنْدُقِ كُلُّ اللَّيْلِ مَعَ زَمِيلِهِ.

(يُخَفِّضُ يُمَرِّرُ يَقْدِفُ يَسْهَرُ)

يُخَفِّضُ: پایین می آورد، تخفیف می دهد/ يُمَرِّرُ: تلخ می کند/ يَقْدِفُ: پرتاب می کند/ يَسْهَرُ: بیدار می ماند

نگهبان هتل ، همه شب (سراسر شب) را همراه دوستش بیدار می ماند.

● التمرین الثالث: اِمْلَأِ الْجَدْوَلَ بِكَلِمَاتٍ مَنَاسِبَةٍ. برگرد

الرمز

عِبَادَةٌ
مَأْخُودٌ
مُتَدَكِّرٌ
حَمَامَةٌ
تَعَارُفٌ
جِرْبَاءٌ
عُدْوَانٌ
مَقْطُوعٌ
ظَاهِرَةٌ
أَفْلَامٌ
بِطَاقَةٌ
أَقْمَارٌ
تَعْلِيمٌ
أَنْهَارٌ
مَعْجُونٌ
بِضَاعَةٌ
سُهُولَةٌ
نَفَقَاتٌ
سِرْوَالٌ
وَالِدَةٌ
كِرَاسِيٌّ
بِهَائِمٌ
أَعْلَامٌ
أَصْنَامٌ
تَلْمِيزٌ
إِرْسَالٌ
بِرَامِجٌ
حِجَارَةٌ

وَعِبَادَةُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا ﴿١٣﴾

و بندگان خدای رحمان کسانی اند که روی زمین به نرمی گام برمی دارند و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملایمت پاسخ می دهند. (فولادوند)

ع	د	و	ا	ن	دشمنی: عدوان	۱
ح	م	ا	م	ة	کبوتر: حمامه	۲
م	ت	ذ	ک	ر	به یاد آورنده: متدکر	۳
ع	ب	ا	ء	ة	چادر: عباءة	۴
م	أ	خ	و	ذ	گرفته شده: مأخوذ	۵
ت	ع	ا	ر	ف	آشنایی: تعارف	۶
م	ق	ط	و	ع	بریده شده: مقطوع	۷
ح	ر	ب	ا	ء	آفتاب پرست: جرباء	۸
ظ	ا	ه	ر	ة	پدیده: ظاهرة	۹
أ	ق	م	ا	ر	ماه‌ها: أقمار	۱۰
ب	ط	ا	ق	ة	کارت، بلیت: بطاقة	۱۱
أ	ف	ل	ا	م	فیلم‌ها: أفلام	۱۲
م	ع	ج	و	ن	خمیر: معجون	۱۳
ب	ض	ا	ع	ة	کالا: بضاعة	۱۴
أ	ن	ه	ا	ر	رودها: أنهار	۱۵
ت	ع	ل	ی	م	یاد دادن: تعليم	۱۶
س	ه	و	ل	ة	آسانی: سهولة	۱۷
أ	ص	ن	ا	م	بت‌ها: أصنام	۱۸
ن	ف	ق	ا	ت	هزینه‌ها: نفقات	۱۹
ک	ر	ا	س	ی	صندلی‌ها: كراسي	۲۰
و	ا	ل	د	ة	مادر: والدة	۲۱
س	ر	و	ا	ل	شلوار: سروال	۲۲
ب	ه	ا	ئ	م	چارپایان: بهائم	۲۳
إ	ر	س	ا	ل	فرستادن: إرسال	۲۴
أ	ع	ل	ا	م	پرچم‌ها: أعلام	۲۵
ح	ج	ا	ر	ة	سنگ‌ها: حجارة	۲۶
ت	ل	م	ی	ذ	دانش آموز: تلميذ	۲۷
ب	ر	ا	م	ج	برنامه‌ها: برامج	۲۸

■ به بیان ویژگی‌های دستوری (ساختاری) کلمه بیرون از جمله، در زبان عربی «التَّحْلِيلُ الصَّرْفِيُّ» می‌گویند.

در مورد اسم: نوع اسم (اسم فاعل، اسم مفعول، اسم تفضیل، اسم مبالغه یا مصدر)، تعداد (مفرد، مثنی، جمع و نوع آن)، جنس (مذکر، مؤنث)، معرفه یا نکره در مورد فعل: نوع (ماضی، مضارع، امر)، معلوم یا مجهول

■ و به ذکر نقش دستوری کلمه، یعنی جایگاه آن در جمله در زبان عربی «الْمَحَلُّ الإِعْرَابِيُّ» می‌گویند.

جمله اسمیه: مبتدا + خبر / جمله فعلیه: فعل + فاعل + مفعول / دیگر نقش‌ها: جار و مجرور یا مضاف الیه یا صفت

● التَّمَرِينُ الرَّابِعُ: عَيْنِ الصَّحِيحِ فِي التَّحْلِيلِ الصَّرْفِيِّ وَ الْمَحَلِّ الإِعْرَابِيِّ لِمَا أُشِيرَ إِلَيْهِ بِخَطِّ بَرَكْدٍ.

{الْعَمَالُ الْمُجْتَهِدُونَ يَسْتَعْمِلُونَ فِي الْمَصْنَعِ} {نَجَحَتِ الطَّالِبَاتُ فِي الإِمْتِحَانِ}.

۱- الْعَمَالُ	أ. اِسْمُ فَاعِلٍ، جَمْعُ تَكْسِيرٍ وَ مُفْرَدُهُ «الْعَامِلُ» ب. اِسْمُ مِبَالِغَةٍ، جَمْعُ مُذَكَّرٍ سَالِمٍ، مُعْرَفٌ بِأَلْ	مُبْتَدَأٌ <input checked="" type="checkbox"/>
		فَاعِلٌ

۲- الْمُجْتَهِدُونَ	أ. اِسْمُ فَاعِلٍ، جَمْعُ مُذَكَّرٍ سَالِمٍ، مُعْرَفٌ بِأَلْ ب. اِسْمُ مَفْعُولٍ، مِثْنِي، مُذَكَّرٌ، نَكْرَةٌ	صِفَةٌ <input checked="" type="checkbox"/>
		مُضَافٌ إِلَيْهِ

۳- يَسْتَعْمِلُونَ	أ. فِعْلٌ مَضَارِعٌ، مَعْلُومٌ ب. فِعْلٌ مَاضٍ، مَجْهُولٌ	خَبَرٌ <input checked="" type="checkbox"/>
		فَاعِلٌ

۴- الْمَصْنَعِ	أ. اِسْمُ مَفْعُولٍ، مُفْرَدٌ، مُعْرَفٌ بِأَلْ ب. اِسْمُ مَكَانٍ، مُفْرَدٌ، مُذَكَّرٌ، مَعْرَفَةٌ	مُضَافٌ إِلَيْهِ
		مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍّ (فِي الْمَصْنَعِ: جَارٌ وَ مَجْرُورٌ) <input checked="" type="checkbox"/>

۱- نَجَحَتْ	أ. فِعْلٌ ضَمٌّ، مَجْهُولٌ ب. فِعْلٌ مَاضٍ، مَعْلُومٌ <input checked="" type="checkbox"/>
-------------	--

۲- الطَّالِبَاتُ	أ. مُصَدَّرٌ، جَمْعُ مُذَكَّرٍ سَالِمٍ، مُعْرَفٌ بِأَلْ ب. اِسْمُ فَاعِلٍ، جَمْعُ مُؤَنَّثٍ سَالِمٍ، مَعْرَفَةٌ	مُبْتَدَأٌ
		فَاعِلٌ <input checked="" type="checkbox"/>

۳- الإِمْتِحَانِ	أ. مُصَدَّرٌ، مُفْرَدٌ، مُذَكَّرٌ، مُعْرَفٌ بِأَلْ ب. اِسْمُ تَفْضِيلٍ، مُفْرَدٌ، مُذَكَّرٌ، مُعْرَفٌ بِالْعَلَمِيَّةِ ^۲	مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍّ (فِي الإِمْتِحَانِ: جَارٌ وَ مَجْرُورٌ) <input checked="" type="checkbox"/>
		صِفَةٌ

۲- مُعْرَفٌ بِالْعَلَمِيَّةِ: معرفه به علم بودن

۱- فِعْلٌ مَاضٍ: فعل ماضی

● التمرین الخامس: برگرد

۱. کَمِّلِ الْفَرَاقَاتِ فِي تَرْجَمَةِ النَّصِّ التَّالِي.

هُنَاكَ طَائِرٌ يُسَمَّى «بِرْنَاكِل» يَبْنِي عَشَّهُ فَوْقَ جِبَالٍ مُرْتَفِعَةٍ بَعِيداً عَنِ الْمُفْتَرِسِينَ. وَ عِنْدَمَا تَكْبُرُ فِرَاخُهُ، يُرِيدُ مِنْهَا أَنْ تَقْفِرَ مِنْ عَشِّهَا الْمُرْتَفِعِ. تَقْذِفُ الْفِرَاخُ نَفْسَهَا وَاحِداً وَاحِداً مِنْ جَبَلٍ يَبْلُغُ اِرْتِفَاعُهُ أَكْثَرَ مِنْ أَلْفِ مِثْرٍ. وَ تَصْطَدِمُ بِالصُّخُورِ عِدَّةَ مَرَّاتٍ. يَنْتَظِرُ الْوَالِدَانِ أَسْفَلَ الْجَبَلِ وَ يَسْتَقْبِلَانِ فِرَاخَهُمَا. سُقُوطُ الْفِرَاخِ مَشْهَدٌ مُبِينٌ جَدًّا. وَلَكِنْ لَا فِرَارَ مِنْهُ؛ لِأَنَّهُ قِسْمٌ مِنْ حَيَاتِهَا الْقَاسِيَةِ. ۱- المُرْعَب: ترسناک

برای دبیر: بعیداً: «حال و صاحبها: عَشٌّ» و می تواند «نایب مفعول فيه=مکانا بعیداً» باشد. / «أكثر»: از نظر دکتر عباچی ← «حال و صاحبها: ارتفاع» و می تواند «نایب مفعول مطلق» باشد. / «عِدَّة»: «نایب مفعول مطلق» / «أسفل»: «نایب مفعول فيه»=مکانا أسفل / «جدًّا»: مفعول مطلق برای فعل محذوف و مانند آن: أيضاً، شکرًا، عفواً، إضافةً، رجاءً، حتماً

پرنده ای وجود دارد که «برناکل» ... **نامیده می شود**..... [او] لانه اش را بر فراز کوه هایی بلند، دور از شکارچیان **می سازد**... و هنگامی که جوجه هایش **بزرگ می شوند**.... از آنها می خواهند از لانه بلندشان بپرند. جوجه ها **یکی، یکی**.... خودشان را از کوهی که بلندای آن به بیش از **هزار**... متر می رسد، می اندازند. و چند بار با صخره ها **برخورد می کنند**... پدر و مادر، پایین کوه چشم به راه می شوند و به پیشواز جوجه هایشان می روند. افتادن جوجه ها صحنه ای بسیار ترسناک است. ولی هیچ گریزی از آن نیست؛ زیرا بخشی از زندگی **دشوار**... شان است.

۲. اَكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ خَطًّا.

عَشَّهُ (عَشٌّ: مفعول / هُ: مضاف الیه) - مُرْتَفِعَةٍ (صفت) - فِرَاخُهُ (فِرَاخٌ: فاعل / هُ: مضاف الیه) - الْفِرَاخُ (فاعل) - أَلْفٍ (مجرور به حرف جرّ) - بِالصُّخُورِ (جار و مجرور) - الْوَالِدَانِ (فاعل) - الْجَبَلِ (مضاف الیه) - فِرَاخٍ (مفعول) - سُقُوطُ (مبتدا) - الْفِرَاخِ (مضاف الیه) - مَشْهَدٌ (خبر) - مُرْعَبٌ (صفت) - حَيَاةٍ (مجرور به حرف جرّ) - الْقَاسِيَةِ (صفت).

۳. عَيِّنْ نَوْعَ «لَا» فِي «لَا فِرَارَ مِنْهُ.»؟ حرف نفی جنس

د. اِنْحَتْ عَنْ مُتَضَادِّ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ فِي النَّصِّ: «تَحْتِ وَ قَرِيبَ وَ تَصْغُرُ وَ قَصِيرَ وَ أَقَلَّ وَ أَعْلَى.»
تَحْتٌ ≠ فَوْقَ / قَرِيبٌ ≠ بَعِيدٌ / تَصْغُرُ ≠ تَكْبُرُ / قَصِيرٌ ≠ مُرْتَفِعٌ / أَقَلٌّ ≠ أَكْثَرُ / أَعْلَى ≠ أَسْفَلُ

۵. اَكْتُبِ مَفْرَدَ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ: «جِبَالٌ وَ مُفْتَرِسِينَ وَ فِرَاخٌ وَ صُخُورٌ وَ مَرَّاتٍ.»

جِبَالٌ: جَبَلٌ / مُفْتَرِسِينَ: مُفْتَرِسٌ / فِرَاخٌ: فَرَاخٌ / صُخُورٌ: صَخْرَةٌ / مَرَّاتٍ: مَرَّةٌ

● التمرین السادس: لِلتَّرْجَمَةِ. برگرد

۱- عِلْمٌ: دانست	أَعْلَمُ مِنْ: داناتر از سَيَعْلَمُونَ: خواهند دانست	الْعَلَامَةُ: بسیار دانا
۲- اِنْتَقَلَ: جابه جا شد	لَا يَنْتَقِلُ: جا به جا نمی شود لَنْ يَنْتَقِلَ: جا به جا نخواهد شد	رَجَاءً، اِنْتَقِلُوا: لطفاً جا به جا شوید.
۳- أَرْسَلَ: فرستاد	الْمُرْسَلُ: فرستاده شده أُرْسِلُ: بفرست	لَا تُرْسَلُ: نفرست (للمذكر) نباید بفرستد (للمؤنث)

۴- عَبَدَ: پرستید	الْعَابِدُونَ: پرستنده أَعْبُدُونِي: مرا بپرستید	الْمَعْبُدَاتُ: پرستشگاه‌ها
۵- سَاعَدَ: کمک کرد	الْمُسَاعِدُ: کمک کننده، یاور هُمْ سَاعِدُونِي: آنها به من کمک کردند.	رَجَاءٌ، سَاعِدُونِي: لطفاً به من کمک کنید.
۶- طَبَخَ: پخت	الطَّبَاخُ: آشپز طَبَخَ: پخته شد	الْمَطْبُوخُ: پخته، پخته شده
۷- تَكَلَّمَ: سخن گفت	التَّكَلَّمَ: سخن گفتن تَكَلَّمْنَا: سخن گفتیم	تَتَكَلَّمُ: سخن می‌گوییم

● التَّمْرِينُ السَّابِعُ: عَيْنُ الْمَحَلِّ الْإِعْرَابِيِّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا حَظٌّ. برگرد

۱- مُدَارَاةُ النَّاسِ نِصْفُ الْإِيمَانِ.

مدارا کردن با مردم نصف ایمان است.

مُدَارَاةٌ: مبتدا / النَّاسِ: مضاف الیه / نِصْفٌ: خبر / الْإِيمَانِ: مضاف الیه

۲- عَدُوٌّ عَاقِلٌ خَيْرٌ مِنْ صَدِيقٍ جَاهِلٍ.

دشمنِ عاقل بهتر از دوستِ نادان است.

عَدُوٌّ: مبتدا / عَاقِلٌ: صفت / خَيْرٌ: خبر / صَدِيقٍ: مجرور به حرف جرّ / جَاهِلٍ: صفت

۳- يَا حَبِيبِي، لَا تَقُلْ كَلِمَةً إِلَّا الْحَقَّ أَبَدًا.

دوست من، هرگز سخنی بجز حقیقت نگو.

كَلِمَةً: مفعول / الْحَقَّ: مستثنی

۴- الْعِلْمُ فِي الصَّخْرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ.

علم در کودکی مانند نقش در سنگ است.

الْعِلْمُ: مبتدا / الْحَجَرِ: مجرور به حرف جرّ «فی»

۵- أَضَعَفُ النَّاسِ مَنْ ضَعَفَ عَنِ كِتْمَانِ سِرِّهِ.

ضعیف‌ترین مردم کسی است که در پنهان کردن رازش ضعیف باشد.

أَضَعَفُ: مبتدا، مَنْ: خبر / النَّاسِ: مضاف الیه / كِتْمَانِ: مجرور به حرف جرّ / سِرِّهِ: مضاف الیه

۲ برای دبیران: «عَدُوٌّ عَاقِلٌ خَيْرٌ مِنْ صَدِيقٍ جَاهِلٍ.» از جمله مواردی که مبتدا می‌تواند نکره واقع شود، نکره موصوفه است.

هرگاه مبتدای نکره دارای صفت مفرد باشد به صورت معرفه ترجمه می‌شود. دشمن دانا از دوست نادان بهتر است. (معادل دشمن دانا به از نادان دوست)

برای دانش آموز: عدو: مبتدا/عاقل: صفت/خبر: خبر/صديق: مجرور به حرف جرّ، من صديق: جار و مجرور/ جاهل: صفت

متضاد ← جاهل ≠ عالم = عاقل / صديق ≠ عدو

۲ ابتدا: «همیشه» اما در جملات منفی به معنای «هرگز» می‌باشد.

● التَّمَرِينُ الثَّامِنُ: ابْحَثْ عَنِ الْأَسْمَاءِ التَّالِيَةِ فِي مَا يَلِي. برگرد

(اسمِ الْفَاعِلِ وَ اسْمِ الْمَفْعُولِ وَ اسْمِ الْمُبَالَغَةِ وَ اسْمِ التَّفْضِيلِ وَ اسْمِ الْمَكَانِ)



۱- ﴿... إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ...﴾ يوسف: ۵۳

بی‌گمان نفس بسیار امر کننده به بدی است. (چرا که نفس قطعاً به بدی امر می‌کند فولادوند)
 أ. أَمَّارَةٌ: (وزن فَعَّالَةٌ، بسیار امر کننده): اسم مبالغه

۲- «إِعْلَمَ بَأَنَّ «خَيْرَ الْإِخْوَانِ أَقْدَمُهُمْ». الإمامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 بدان که «بهترین یاران، قدیمی‌ترین آنهاست.»
 خَيْرٌ (بهترین): اسم تفضیل / أَقْدَمٌ (وزن أَفْعَلٌ، قدیمی‌ترین): اسم تفضیل

۳- «أَكْبَرُ الْحُمَقِيِّ الْإِغْرَائِيُّ فِي الْمَدْحِ وَالِدَمِّ». الإمامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 بزرگترین حماقت، زیاده‌روی در ستایش و نکوهش است.
 أَكْبَرٌ (وزن أَفْعَلٌ، بزرگ‌ترین): اسم تفضیل
 بیشتر بدانیم: أَكْبَرُ: مبتدا / الْحُمَقِيُّ: مضاف الیه / الْإِغْرَائِيُّ: خبر / فِي الْمَدْحِ: جار و مجرور

۴- طَلَبَ الْحَاجَّةَ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهَا أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ .
 طلب نیاز از نا اهلش سخت‌تر از مرگ است.
 أَشَدُّ (وزن أَفْعَلٌ، سخت‌تر): اسم تفضیل
 بیشتر بدانیم: طَلَبُ: مبتدا / الْحَاجَّةِ: مضاف الیه / مِنْ غَيْرِ: جار و مجرور / أَهْلِهَا: مضاف الیه / أَشَدُّ: خبر / مِنَ الْمَوْتِ: جار و مجرور

۵- «فَمَنْ عَنِ مَجْلِسِكَ لِأَيِّكَ وَ مَعْلَمِكَ وَ إِنْ كُنْتُ أَمِيرًا». الإمامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 به احترام پدر و معلمت از جایت برخیز اگرچه فرمانروا باشی.
 مَجْلِسِ (وزن مَفْعَلٌ، محل نشستن و جا): اسم مکان / مَعْلَمٌ (وزن مَفْعَلٌ): اسم فاعل

۶- «يَوْمَ الْعَدْلِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الْجَوْرِ عَلَى الْمَظْلُومِ». الإمامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 روز [اجرای] عدالت بر ستمگر سخت‌تر از روز ستم بر ستم‌دیده است. (مفهوم: پشیمانی ستمگر را می‌رساند).
 الظَّالِمِ (وزن فاعل): اسم فاعل / أَشَدُّ (وزن أَفْعَلٌ، سخت‌تر): اسم تفضیل / الْمَظْلُومِ (وزن مَفْعُولِ) اسم مفعول
 بیشتر بدانیم: يَوْمٌ: مبتدا / الْعَدْلِ: مضاف الیه / الظَّالِمِ: مجرور به حرف جرّ «عَلَى» / أَشَدُّ: خبر / يَوْمِ: مجرور به حرف جرّ «مِنْ» / الْجَوْرِ: مضاف الیه / الْمَظْلُومِ: مجرور به حرف جرّ «عَلَى»

۲ اصل آن «أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ طَلَبَ الْحَاجَّةِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهَا.» حدیثی از امیر الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ است.
 ۳۱ برای دانش آموز: این شرطیه هرگاه با «و» همراه شود به معنای اگرچه، جواب شرطش حذف می‌شود. (از اداة شرط) كُنْتُ (فعل شرط).